

شیلا وارد،  
الیزابت کلارک  
و...

داستان‌ها

اسرارآمیز  
برای دختران

ترجمه  
زهرا ابراهیمی



## فهرست

۹	اسکله غریبه‌ها
۹۷	ماجرای جویی در کوهستان اسکاتلند
۱۲۹	راز صخره مرجانی
۱۶۱	جستجو در جنگل
۲۴۳	جیل، ساکن بوستان نیولندز ۲۱۲
۳۱۷	زندانی!
۳۵۵	خانه‌ای با برج سبز

## اسکله غریبه‌ها<sup>۱</sup>

شیلا وارد

فایده‌ای نداشت. آنا پارک<sup>۲</sup> روزنامه را زمین گذاشت؛ او نمی‌توانست روی تیت‌های درشت تمرکز کند. به‌علاوه، چیزهای بسیار زیاد دیگری برای فکر کردن به آن‌ها وجود داشت ... او با خوشحالی اندیشید، «این اولین خونه واقعی منه».

از پنجره قطار به زمین‌های خوشه‌چینی شده با پوشش یخ‌زده خیره شد، حتی متوجه آن‌ها نبود. او مسلماً هرگز متوجه مرد جوان روبرویش که با موهای بلند، روشن و سیمای آرام و خوش‌ترکیب او را می‌پایید، نشد.

از زمانی که دوشیزه بایرنس<sup>۳</sup> او را از کلاس فرانسه بیرون کشید و به او گفت که قیم‌اش از آنا خواسته تا پس از یازده سال برای اولین بار او را

---

1. Strangers' Quay

2. Anne Park

3. Miss Byrnes

## داستان‌های اسرار آمیز برای دختران

ملاقات کند، فقط یک هفته سپری شده و تلاش برای یادآوری چهره او بی‌فایده بود. او دفعهٔ پیش تنها شش سال داشته و وحشت‌زده‌تر از آن بود که خیلی به او نگاه کند.

آنا، همواره احساس می‌کرد که قیم‌اش باید از اینکه او از جا نپریده و بغلش نکرده و مثل باقی مردم که با خانواده‌شان گپ می‌زنند نبود، ناامید شده باشد. اما باید برای این جور چیزها تمرین کرد. و کسی که تقریباً همهٔ هفده سال زندگی‌اش یتیم بوده به‌راستی تمرینی ندیده است. با این وجود، از آنجایی که او بزرگ شده و دریافته بود که قیم‌اش در گالری هنر برونزویک<sup>۱</sup> شریک است، سعی کرد دربارهٔ موضوعاتی که ممکن بود مورد توجه او باشد، کمی مطالعه کند.

دوشیزه بایرنس گفته بود، برونزویک اکنون فروخته شده، و شریک او و خانواده‌اش به آمریکا رفته‌اند؛ بنابراین جیمز گلاور<sup>۲</sup> تمایل داشت آنا، کمکش کند تا خانه‌اش را در وسترپورت<sup>۳</sup> بسازد. دوشیزه بایرنس نامه را به آنا، نشان داده بود؛ نامه پر از دستورات نسبتاً سختگیرانه بود راجع به اینکه کنار حصارها منتظر باشد تا دنبالش بیایند... پیش خودش لبخند زد: «تقریباً مثل بلیت!»

مرد جوان روبرو نیز لبخند زد، و آنا ناگهان به خودش آمد. چه مدتی است که آنجا نشسته و به شخصی کاملاً غریبه لبخند می‌زند؟ پیش خودش چه فکری می‌کند؟

از روی ناامیدی پرسید: «تا برایر کلیف<sup>۴</sup> خیلی مونده؟»، به ایستگاه راه‌آهن اصلی در وسترپورت اشاره کرد.

---

1. Brunswick Art Gallery

2. James Glover

3. Westerport

4. Briar Cliff

## اسکله غریبه‌ها

مرد جوان پاسخ داد: «فقط چند دقیقه، می‌تونم کمک کنم  
چمدون‌هاتون رو پایین بیارم؟»

آنا با تردید گفت: «زیاد نیست.»

با این وجود، مرد جوان چمدان را پایین آورد. او مصمم به صحبت  
کردن بود. «امیدوارم با زمزمه و تکرار یکسره جملاتم مزاحمتون نشده  
باشم.»

آنا دستپاچه پاسخ داد: «راستش متوجه نشدم.»  
مرد جوان خیلی خوشحال به نظر نمی‌رسید.

«وقتی با خودم حرف می‌زنم، خیلی از مردم فکر می‌کنند دیوانه‌ام، اما  
معمولاً دیالوگ‌های نمایش هفته آینده است.»

آنا متوجه شد: «آهان، بازیگری! تماشاخانه و سترپورت معروفه، نه؟»  
«یه ساختمان زیباست. تقریباً قدیمی. نمایش‌های جالبی هم اجرا  
می‌کنیم. به علاوه، و سترپورت شگفت‌انگیزه - پایین کنار بندر قدیمی، از  
دوران قدیم قاچاق تو بیشتر خونه‌ها با تونل‌های مخفی نقب زدن. یکی  
از تونل‌ها درست می‌رسه به تئاتر... می‌دونی چیه، باید یه شب بیای و  
نمایش رو ببینی...»

آنا خندید: «صبر کن! من هرگز در تمام عمرم به تئاتر نرفته‌ام.»  
مرد جوان خیره ماند. «کجا زندگی کرده‌ای؟»

«بیشتر تو مدرسه. من یتیم‌ام.»

قطار با نزدیک شدن به برابری کلیم این مکالمه را قطع کرد. همین‌که  
انبوهی از مردم به بالای سکو سرازیر شدند، آنا، از دوست جدید و  
فوق‌العاده‌اش جدا شد. او از اینکه کنار حصار منتظر بماند تا «دنبالش  
بیایند»، احساس گم‌گشتگی می‌کرد.

## داستان‌های اسرار آمیز برای دختران

دقیقه‌ها به سرعت گذشت، تا اینکه همه رفتند. کم‌کم به این فکر افتاد که ممکنه نامهٔ قیم‌اش را اشتباه متوجه شده باشد، تا اینکه بازیگر مو روشن جوان را در وسط راه به سمت پایین سکو دید. او با شادی دست تکان داد و فریاد زد.

«صبر کن! منتظر گلوریا<sup>۱</sup> هستم.»

آنا، احساس آزرده‌گی کرد. گلوریا باید یکی دیگر از اعضای گروه باشد؛ شاید خیلی دلفریب و...

«تو واگن نگاهانه»، مرد جوان جمله‌اش را به پایان رساند.

تو واگن نگاهانه! هنگامی که ناگهان پارسی پر سروصدا بلند شد، آنا، کاملاً بهت‌زده به اطرافش نگریست. آن‌گاه خندید - گلوریا سگ بسیار زیبایی از نژاد لابرادور بود!

بازیگر جوان خود را استیو ترافورد<sup>۲</sup> معرفی کرد، سپس مراقبت کامل از آنا را به عهده گرفت. او یک تاکسی یافت، چمدان آنا را در تاکسی گذاشت، و آدرس جدیدش را به راننده داد - «پلاک یازده، اسکلهٔ غریبه‌ها ... کنار بندر قدیمی». او آنجا ایستاد و دست تکان داد تا زمانی که آنا، از دیدرس خارج شد.

گالری هنر جیمز گلاور خیلی توی چشم نبود. تک نقاشی گل روی پنجره و بشقاب برنجی کنار در جزئیاتی بودند که آن را از خانه‌های مجاور اواخر دورهٔ ویکتوریا مشخص می‌کرد.

صدای در زدن آنا در سرتاسر خانه طنین انداخت.

در باز شد. صدایی دلنشین گفت: «متأسفانه گالری تعطیله، خانم جوان.»

---

1. Gloria

2. Steve Trafford